

روایتی از حال و هوای مزار رهبر شهیدمان در حرم مطهر رضوی

سلام ای مظلوم سرافراز



خبرنگار
معصومه فرمانی کیا

گزارش روز

چند قدم بزرگ با روضه منوره فاصله است. از دور و پشت آن پرده سیاه که دورتادور محل تدفین رهبر شهید را گرفته است، چیزی پیدا نیست. اما یکی دارد با روح زهرا کوچولو نجوا می‌کند که ماندن توی دنیا را طاقت نیاورد و حتما زود تر از همه، با بای رقیه سه ساله را دیده است. جمعیت سیاه‌پوش موج برمی‌دارد. صدای گریه لحظه‌ای قطع نمی‌شود. حق دارند؛ عزیزت که رفته باشد، طاقتت کم می‌شود. پشت این موجی که آرام ندارد، چند سنگ مزار پوشیده شده از گل‌های پر پر است. توی خبرها خواندم که آقا و زهرا محمدی گلپایگانی، نوه چهارده ماهه‌شان، را در یک مزار گذاشته‌اند و دیگر شهدا از جمع خانواده‌شان را هم در رواق دارالذکر به خاک سپرده‌اند. برخی اعتقاد دارند که صلحای وادی السلام هم اینجا هستند؛ کنار خانواده شهیدی که ماه مبارک و دهان روزه از دنیا رفتند و سحر یکی از روزهای محرم به خاک سپرده شدند. اگر مشتاق شنیدن این روایت هستی، با ما باش!

سلام رسان ما باشید!

شنبه، یک روز داغ تیرماهی است. پای تابلوی اذن دخول ایستاده‌ام. مردی میان سال از خادمی، نشانی دارالذکر را می‌پرسد؛ مرقد رهبر شهید انقلاب را. همین اندازه از حرف خادم را می‌فهمم که می‌گوید شما که مشهدی هستید، حالا خیلی شلوغ است، بگذارید برای زیارت زائرانی که می‌خواهند برگردند به شهرشان. حواسم به خواندن اذن دخول، پرت می‌شود و متوجه تصمیم نهایی مرد نمی‌شوم.

از ورودی شهید نواب صفوی، وارد می‌شوم. خستگی و گریه قاتی هم شده است. حالا اینجا چقدر امن و راحت و خوب و دلچسب است. اشک می‌دود روی گونه‌هایم. از دور نگاهم روی این جمله قفل می‌ماند: «خادم حضرت خورشید به آغوش حرم بازآمد.» نرمه نسیمی، پرچم را تکان می‌دهد و نوشته‌هایش را. با خودم فکر می‌کنم آدم باید چه‌کارنامه‌ای در دنیا داشته باشد که مُهر پایانی آن در حرم امام رضا(ع) خورده باشد، آن هم با شهادت. اولین نفری که صلوات می‌فرستد، من هم همراهی‌اش می‌کنم و پشت بندش، یک گروه از زنانی که نوع پوشش‌شان مشخص می‌کند جنوبی هستند. درست حدس زده‌ام؛ اهل بوشهرند و امروز عصر، بلیت برگشت به شهرشان دارند. نمی‌پرسم با قطار یا اتوبوس. این اندازه می‌فهمم که برای مراسم وداع با رهبر شهیدمان، اینجا در مشهد ما هستند. هفت هشت روزی می‌شود و حالا به قول خودشان، آمده‌اند با یک تیر چند نشان بزنند؛ وداع با امام رضا(ع) و رهبر شهیدمان. وقتی می‌فهمند مشهدی هستم، یکی از بینشان سر حرف را با من باز می‌کند. می‌گوید: «دیدار با رهبر شهیدمان برای ما همیشه یک رؤیا بود. گاهی تمام تلاشمان را می‌کردیم نوروز را به مشهد بیاییم. دلمان به دیدن رهبر عزیزمان از دور هم خوش بود. حالا گردوخاک این سفر را با خودمان می بریم شهرمان و آقا را به امام رضا(ع) و شما مشهدی ها می سپاریم.» با آن لهجه‌ای که دارد، خواهشش به دل می‌نشیند؛ اینکه «لطفا هر وقت آمدید حرم، به نیابت از ما هم

چه مسافر باسعادتی!

ورودی صحن آزادی ایستاده‌ام. دست روی سینه می‌گذارم و به آقا امام رضا(ع) سلام می‌دهم و التماس می‌کنم من هم زیر سایه دنیا و آخرت در پناهش باشم و بعد راه کج می‌کنم به سمت رواق دارالذکر. یک گوشه، چند جوان ایستاده‌اند به سینه زنی و یکی از آن بین مداحی می‌کند؛ معلوم می‌شود که خیلی حرفه‌ای نیست، اما صدایش سوز دارد. ترک زبان هستند و معنی جمله‌هایشان را نمی‌فهمم اما پیداست که برای رهبر شهیدمان می‌خوانند. صحن آزادی مثل همیشه است. زیر سایبان‌ها، فرش پهن است و برخی آقایان کیفی گذاشته‌اند زیر سرشان و خوابیده‌اند؛ بیشترشان در حال و هوای خودشان هستند.

ازکنار رواق نجمه خاتون هم رد می‌شوم. انگار اختیاری از خود ندارم. شبیه همه زائران دیگر، پلاستیکی برای گذاشتن کفش‌هایم می‌گیرم. خادمی که چوب پر آبی رنگ دستش است، بلند می‌گوید: «اطراف مرقد رهبری شلوغ است؛ سلام دادید، زود برگردید!» او می‌گوید شلوغ و ذهنم درگیر موج آدم‌ها در چند روز تشییع رهبر شهیدمان می‌شود. ما درگیر سیل هستیم؛ این چند روز، بی‌آنکه رعدوبرقی زده و بارانی آمده باشد، سیل آمده است؛ تهران، مشهد، قم، نجف و کربلا. چه مسافر باسعادتی راهی آخرت شد! تا با چشم خودت ندیده باشی بدرقه‌ای به این عظمت را، باورت نمی‌شود. پرچم‌های سرخ رنگ «یالثارات الحسین» هنوز دست آدم‌هاست؛ زن و مرد ندارد و کوچک و بزرگ هم. زیر آفتاب داغی که کسی بیرون نمی‌آید، چقدر اینجا شلوغ است!

راهی برای خودم باز می‌کنم. صدای لبیک‌ها و یا حسین گفتن‌ها بلند است. مسیر تشرف آقایان از بانوان جداست. داخل رواق شده‌ام. نور آبی رنگ ملسی توی چشم‌هایم می‌نشیند و کاشی‌های لاجوردی، سبز و زرد و قهوه‌ای و کتیبه‌های منقوش به آیات الهی، چشم‌نوازی می‌کنند.

انس تهرانی‌ها به آقا

زیر تابلوی آبی رنگی که روی دیوار زده و نوشته شده دارالسعاده، زن جوانی ایستاده است با دختر کوچولویی در آغوش. کنجکاو می‌شوم این وقت روز و بچه بغل اینجا چه می‌کند. زن خوش مشرب و خون‌گرمی است، می‌گوید: «تهرانی‌ام!» البته قبل از اینکه بگوید نیز، از لحن حرف زدنش پیداست.

یک جوری می‌گوید برگشتنم به تهران و بدون آقا با آن ساختمان‌های بلند، دلگیر است که انگار عضوی از خانواده‌اش را از دست داده است. بین صدای صلوات و گریه آدم‌ها، همین قدر از صحبت‌هایش را متوجه می‌شوم: «تهرانی‌ها به آقا انس داشتند؛ حالا گذاشتیمشان اینجا و داریم می‌رویم.» صدای زنی بلند می‌شود و حرف‌هایش را ناتمام می‌گذارد: «آقای شهید! حالا دستت برای دعا کردن، خیلی بازتر است. شما که همیشه منتظر آمدن امام زمان(عج) بودید، حالا برایمان دعا کنید. آقا برایمان دعا کنید!» هم‌زمان صدای ضجه زدن یکی از آن بین، بندبند وجودم را می‌لرزاند: «السلام علی الامام الشهید... السلام علی الامام المظلوم و...» انگار نمی‌خواهد آرام شود؛ حالا بلندبلند داد می‌زند: «سلام ما را به آقا امام رضا(ع) برسانید سید خدا! سلام ما را به امام حسین(ع) برسانید!» آن کسی که کنارم ایستاده است، دستش را بلند می‌کند و می‌گوید: تا ابد شما را فراموش نمی‌کنیم فرزند زهرا! هیچ‌کدام از نوبت‌هایی که به هر بهانه‌ای حرم بوده‌ام، رغبت برگشتن به دنیای بیرون از آن را نداشته‌ام؛ حالا ایستاده‌ام و از دور تماشا می‌کنم. نمی‌شود برگردم و از این دست‌هایی که بلند شده است، به نشانه لبیک چیزی ننویسم؛ از صلوات‌هایی که برای سلامتی آیت‌ا... سیدمجتبی خامنه‌ای، رهبر عزیزمان، فرستاده می‌شود. یکی از آن بین می‌گوید: «خوش به حالشان، آن طور که خودشان خواسته بودند، پایین پای حضرت آرام گرفتند.» می‌دانم که از ته قلبش گفته است؛ حرم مطهر امام هشتم(ع) از معدود مکان‌هایی است که نمی‌شود ادا درآورد، باید خود خودت باشی. خادمان می‌خواهند زیارت را کوتاه کنیم و برگردیم و فضا را بدهیم به دیگر زائرانی که می‌خواهند بیایند داخل. چند قدم پایین‌تر، روضه منوره است؛ می‌ایستم به نماز و می‌دانم که می‌داند همه، بدجور خسته‌ایم.

دارالذکر؛ از ابتدا تاکنون

رواق دارالذکر در جنوب شرقی روضه منوره قرار دارد. این رواق، ۲۱۶ مترمربع مساحت دارد و از شرق به حجره‌های صحن آزادی، از شمال به دارالسرور، از غرب به دارالعزه و از جنوب به دارالزهد متصل است. این مکان در اصل مدرسه‌ای بود که علی‌نقی میرزا رکن‌الدوله، والی خراسان و تولیت وقت آستان قدس، در سال ۱۳۳۸ هجری قمری دستور ساخت آن را داد، اما پس از عزل او، ساخت مدرسه به اتمام رسید و به دلیل وقفی بودن زمین، مورد اعتراض قرار گرفت و هرگز کاربری آموزشی نیافت. بعدها با تغییر کاربری، این بنا ابتدا به عنوان کشیک خانه و مخزن کتابخانه استفاده شد و سرانجام در سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۳ هجری شمسی، به دستور سپهبد امیر عزیزی، نایب‌التولیه وقت، به رواقی سرپوشیده با کاشی‌کاری و گچ‌بری‌های نفیس تبدیل شد و حالا مرقد دومین رهبر جمهوری اسلامی ایران در آن قرار دارد. این رواق تا پیش از این، محل تشرف آقایان بود و حالا مسیر برای زیارت بانوان نیز باز است.



عکس: استان نیوز

گزارش جیبی

کودکان شیرخوارگاه حضرت علی اصغر(ع) برای تأمین نیازهای خود چشم به راه مهرورزی شما هستند

همدلی برای کودکان بی سرپرست

فرمانی کیا| «نیاز به شیرخشک در شیرخوارگاه حضرت علی اصغر(ع) برطرف شده است؛ خیران اگر قصد دارند کمکی کنند، برای دیگر مایحتاج این کودکان باشد.» این گفته خدیجه علیزاده، مدیر این شیرخوارگاه، پای گزارشگر ما را به دنیای کودکانی باز می‌کند که یا پدر و مادر ندارند یا پدر و مادرشان صلاحیت نگهداری از طفل را ندارند. برخی کلمات حس متفاوتی دارند؛ تنهایی، بی سرپرستی، فوت والدین؛ حالا همه این‌ها را برای کودکان یک تا سه ساله‌ای درنظر بگیرید که در مراکز تحت پوشش بهزیستی زندگی می‌کنند و البته غالبا به فرزندخواندگی دائم یا موقت سپرده می‌شوند. یکی از چیزهایی که ما ایرانی‌ها در آن سرآمد هستیم، درک احساسات است، کافی است بدانی این چشم‌های گرد و براقی که معصومانه زل زده‌اند توی چشم‌هایت و خیره خیره تماشایت می‌کنند، نه‌گرمای آغوش مادری را دیده‌اند و نه مهر پدری بر سر دارند. سرنوشت برای برخی آدم‌های شهر، جور دیگری نوشته شده است؛ غم‌انگیز و دردناک. اما همین تراژدی هم از یک جایی، قشنگ و خواندنی می‌شود. آنجایی که دل آدم‌های شهر برای کودکان بی سرپرست و بدسرپرست می‌لرزد. این‌ها را گفتیم؛ چون ایمان داریم که شما هم بچه‌ها را جور دیگری دوست دارید و اگر بدانید کمک می‌خواهند، حتما پیشگام خواهید شد.

تحویل ۳۰ کودک در هر ماه به شیرخوارگاه

ساختمان بزرگ و خلوت شیرخوارگاه حضرت علی اصغر(ع) ایستاده‌ام. زیر سایه درختانی که روی نیمکت‌ها افتاده است، چشم دوخته‌ام به تاریخی که سال ساخت آن را روی سردرش، ماندگار کرده است؛ ۱۳۷۹. با خودم فکر می‌کنم در تمام سال‌هایی که از این تاریخ گذشته است، چقدر طفل و نوپا، بی‌خبر از همه جا، اسیر طوفان‌های زندگی شده‌اند و زیر این سقف، آمده و بعد هم رفته‌اند. زندگی در این قسمت از شهر و داخل این مجموعه، هم عجیب است و هم زیبا. حیف که ورود به بخش نگهداری اطفال و کودکان، ممنوع است!

خانم علیزاده توضیح مختصری می‌دهد: «برخی نوزادان یا کودکان از طریق اورژانس اجتماعی و پس از مراحل قانونی و رأی دادگاه به مراکزی که تحت حمایت سازمان بهزیستی هستند، تحویل داده می‌شوند؛ در ماه بین ۳۰ تا ۳۵ نوزاد و خردسال، تحویل شیرخوارگاه داده می‌شود.»

عبارت‌های بعدی که مدیر مؤسسه درباره وضعیت آن‌ها به زبان می‌آورد، واقعا تکان‌دهنده است: «نوزادانی که در بیمارستان یا کنار خیابان رها شده‌اند یا اینکه برای دستگاه قضایی مسجل شده است که پدر و مادرشان، صلاحیت نگهداری‌شان را ندارند.»

البته هزارویک بهانه دیگر هم هست که یک طفل از خانواده زیستی خود، جدا شده باشد. او از قصه ورودشان به مجموعه شروع می‌کند و پشت بندش گریزی به زندگی خانواده‌هایی می‌زند که به هر علتی بچه‌دار نمی‌شوند و دلیل خروج بچه‌ها از مرکز، غالبا این خانواده‌ها هستند. صحبتش را با این عبارات تکمیل می‌کند: «شیرینی زندگی به بودن بچه است. خیلی از خانواده‌ها محروم از این نعمت هستند و بچه‌های شیرخوارگاه، دریای متلاطم زندگی آن‌ها را به ساحل نجات و آرامش می‌رسانند.»

او درباره پروسه فرزندخواندگی توضیح می‌دهد: خانواده‌های متقاضی، وقتی پروسه اداری طی می‌شود، با حکم قضایی به این مجموعه مراجعه می‌کنند. در مرحله اول، فرزندخواندگی به این شکل است که معمولا شش ماه به صورت موقت، آن کودک عضو خانواده آن‌ها می‌شود و تا بعد از گذراندن مراحل دیگر و اگر تشخیص داده شود که خانواده زیستی صلاحیت نگهداری را ندارند، حضانت از خانواده، سلب و به افراد متقاضی داده می‌شود.

به‌گفته علیزاده، تا قبل از شروع جنگ، تعداد بچه‌ها خیلی بیشتر بود و به هفتاد و هشتاد نفر می‌رسید اما در ایامی که گذشت، بیشتر آن‌ها به فرزندخواندگی دائم یا میهمان، سپرده شده‌اند و در حال حاضر بین ۳۰ تا ۳۵ نوپا در این مجموعه نگهداری می‌شوند.

علیزاده سال‌ها تجربه‌کار در این مجموعه را دارد و بخشش نیکوکاران زیادی را دیده است که گمنام و خاموش، کار را پیش می‌برند و به این لحاظ، روایت زیاد دیده است و حرف برای گفتن هم زیاد دارد؛ مثل نذرهای مادرانه که خیلی از مادرهای شهرمان برای بچه‌های نوپای مجموعه انجام می‌دهند. انگار همه طفل‌های شیرخوار، طفل خودشان هستند؛ همه آن سه ساله‌ها و چندماهه‌ها. کوچک‌تر و بزرگ‌ترشان، پاره تنشان هستند. می‌گوید: خیلی از زمانی که اطلاعیه نذر شیر برای بچه‌های شیرخوارگاه در شهر و شبکه‌های مجازی چرخید، نمی‌گذرد. خوشبختانه خیلی زود نیازمان تأمین شد.

مدیر شیرخوارگاه حضرت علی اصغر(ع) ادامه می‌دهد: چون شیرخشک براساس کدملی داده می‌شود و شیرخوارگاه باید نیاز خانواده‌هایی را که کودک تحویل آن‌ها داده شده است تأمین کند، در روزهای اول محرم، اعلام نیاز کردیم و همان چند عبارت کوتاه نذر شیر، باعث شد در یک بازه زمانی کوتاه، این نیاز برطرف شود. خیران، خودشان با مجموعه‌های تولیدکننده ارتباط گرفتند و هزینه شیرخشک را دادند.

لابه‌لای حرف‌هایش به این موضوع هم اشاره می‌کند که: «برخی مادرها که خودشان بچه شیرخوار داشتند، هم اعلام آمادگی کردند که به شیرخواران مجموعه شیر بدهند. اما به منظور رعایت بهداشت، این درخواست اصلا پذیرفته نیست.»

نیکوکاری بی‌سروصدا

او ادامه می‌دهد: بسیاری از خیران و نیکوکارانی که چراغ این مجموعه را روشن نگاه داشته‌اند، گمنام هستند اما همه خیران شهر بدانند که نیازهای این مجموعه، متعدد و زیاد است و به شیرخشک خلاصه نمی‌شود و مادست افراد را برای کمک کردن بازگذاشته‌ایم. برخی کسانی که به صورت مستمر با مجموعه ما همکاری می‌کنند، به این جزئیات دقت می‌کنند و همه جوره پای کار هستند.

علیزاده تأکید می‌کند: علاوه بر شیرخشک، ما نیازمند تأمین مواد غذایی اساسی (مانند برنج، حبوبات، پروتئین و اقلام ضروری سفره) برای رشد و سلامت این عزیزان در تمامی رده‌های سنی هستیم و امیدواریم مردم در این زمینه هم، ما را یاری کنند. باتوجه به حساسیت تأمین نیاز برای این سن و سال، آن هم در سه وعده غذایی، یاری و حمایت خیران را می‌طلبیم.

او از لطف و مهربانی مردم شهرمان حرف می‌زند و تعریف می‌کند: خانواده‌های زیادی در مشهد و حتی استان هستند که بچه‌های مجموعه را مثل فرزند خودشان، دوست دارند و نگرانشان هستند و به بهانه‌های مختلف به ما سر می‌زنند و کمک می‌کنند؛ مثلا هزینه تولد فرزندشان را خرج بچه‌های اینجا می‌کنند؛ خیلی بی‌سروصدا و بدون اینکه کسی از فامیل و اطرافیان متوجه شوند.

علیزاده از پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌هایی حرف می‌زند که به بهانه اضافه شدن یک نوزاد به جمع خانوادگی‌شان با مجموعه آشنا شده‌اند و حالا در چرخه نیکوکاران قرار گرفته‌اند و خیلی‌ها به بچه‌های شیرخوارگاه حضرت علی اصغر(ع) تعلق خاطر دارند.

او از همه این نیکوکاران قدردانی می‌کند و ادامه می‌دهد: اگر کسی می‌خواهد قدم خیری بردارد، برای تأمین بقیه مایحتاج این کودکان، این شماره کارت می‌تواند حلقه ارتباطی ما باشد: ۶۰۳۷۹۹۱۸۹۹۵۰۷۸۷۹ و همین طور شماره حساب بانک ملی ۲۱۷۳۴۵۱۷۶۵۰۰۶.